

بررسی تحولات اندیشه های مؤثر بر شکل گیری اصول طراحی منظر شهری در قرن بیستم و پس از آن*

** مهندس شهرزاد فریادی

کلمات کلیدی:

منظر شهری، انسان و طبیعت، بوم شناختی، کلان شهر، تمرکز غیرمتمرکز، مقیاس کوچک، هسته های شهری.

چکیده:

فرآیند شکل دهی به محیط همواره تحت تأثیر نگرشهای متفاوت نسبت به انسان، طبیعت و رابطه این دو با هم قرار داشته و منجر به خلق انواع منظر شهری گردیده است. بررسی سابقه مناظر انسان در شکل دهی به محیط نشان دهنده تأثیر دو گرایش متضاد «انسان همراه طبیعت» و «انسان حاکم بر طبیعت» است که لولی حداقل تا قرن ۱۶ میلادی و حتی تا اوایل دوران صنعتی و دومی از بعد از آن بر این فرآیند تسلط داشته اند. با آشکار شدن بحرانهای محیطی قرن گذشته (Pepper, 1996) ناشی از تسلط نگرش دوم، دیدگاه جدیدی در حال شکل گیری است که جنبه هایی از هر دو نگرش قبلی را شامل می شود. در دیدگاه جدید انسان به جای تقابل با طبیعت، با نیروهای آن همراه می شود و مجدداً قوانین آن را ارج می نهد. این نگرشی است که گرایش طراحی منظر را از تمرکز بر خلق و سازماندهی مجموعه های کلان و عظیم به سوی طراحی هسته های شهری کوچکتر سوق می دهد. در این نگرش علاوه بر پذیرش نقش علم و فن آوری، بر اهمیت زمینه های طبیعی، آگاهی های فردی، هنر و خلاقیت و در مجموع بر روشهای نرم و انعطاف پذیر به جای روشهای مقتدرانه در طراحی منظر شهری تأکید می گردد.

* این مقاله بر اساس تحلیل انجام شده توسط نگارنده در درس نظریه های منظرسازی - دوره دکتری شهرسازی دانشگاه تهران - به راهنمایی جناب آقای دکتر حسینی لسانی و تحقیقات تکمیلی به دوازده نفر تهیه و تنظیم گردیده است.

** دانشجوی دکتری دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.

سرآغاز

منظر شهری پدیده‌ای است که از یک سو با درک و احساس، ویژگی‌های بصری و ارزشهای معنوی ارتباط می‌یابد و از سوی دیگر با زمین، شکل، کاربری و نحوه بهره‌برداری از آن و به طور خلاصه با ویژگی‌های عینی و تجربی مرتبط می‌گردد. این دوجنبه متفاوت در طول تاریخ نگرشهای گوناگونی را در طراحی منظر به وجود آورده‌اند و به همین دلیل گفته می‌شود «منظر منعکس‌کننده تاریخ گفتگو بین مردم و زمین است» (Cook & Vanlier, 1994).

منظر شهری تا قبل از دوران صنعتی و سرمایه‌داری اگر چه تحت تأثیر نگرشهای متفاوت متافیزیکی، مذهبی، فیلسوفانه، رومانتیک، طبیعت‌گرایانه و حتی خردگرا قرار داشته و در کشورها و تمدنهای مختلف با امکانات متفاوت فن‌آوری همراه بود، ولی مجموع شکل محیط در این دوران بیشتر از خلاقیت‌های ذهنی و فردی متأثر بوده و در هماهنگی بیشتر با قوانین طبیعت قرار داشته است. به طوریکه مجموع دخالت‌های انسان در محیط زیست در کل دوران ما قبل صنعتی خللی بر ساختار و عملکرد طبیعت وارد نساخته بود. اما این روند به تدریج بنا توسعه علوم و ظهور و گسترش تفکرات روشنفکری در قرون ۱۶ و ۱۷ و تلاطم آنها با ابداعات صنعتی در قرن ۱۸، به کلی متحول می‌گردد. هر یک از این تغییرات در ایجاد تحولات اجتماعی بزرگ در کشورهای صنعتی به ویژه اروپای غربی نقش داشته. از جمله باعث افزایش رشد جمعیت، رشد صنایع و نزدیکی آنها به شهرها، کاهش سریع جمعیت روستایی به نفع جمعیت شهری و هجوم مردم به سوی مناطق شهری در جستجوی شغل و امکانات بهتر زندگی در فاصله سالهای ۱۹۰۰-۱۶۵۰ گردید. این تغییرات مجموعه دیدگاه‌های رومانتیک نسبت به منظر را نیز کاملاً متحول ساخت، به طوریکه با ظهور سرمایه‌داری در نظام اقتصادی شهرهای صنعتی، نگرش انسان نسبت به محیط زیست کاملاً بر ایده‌های سودجویانه، فایده و عینی‌گرا استوار گردید و «زمین» نقش یک کالای اقتصادی را یافت (Pregill & Volkman, 1999).

این آغاز روندی بود که شهرها را به سوی حومه‌های بیرونی کشانید و اراضی کشاورزی را به تدریج مسخر نمود. چنین رویکردی نسبت به محیط زیست با تسلط منطق اثبات‌گرایی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل ۲۰ به چنان نگرش جامعی تبدیل می‌شود که تقریباً بر تمامی روند تحول منظر شهری در قرن ۲۰ سایه می‌افکند.

منطق اثبات‌گرایی متشکل از دو رویکرد خردگرا و عینی‌گرا، باعث رشد روش‌های علمی-تجربی در علوم و همچنین طراحی منظر و حوزه‌های مشابه می‌گردد. این روشها شیوه متمایز عملکرد گرای را در اروپا بنا نهاد که تجددگرایی خوانده شد و دامنه نفوذش به سراسر جهان، حتی کشورهای غیر صنعتی مثل ایران کشیده شد. در منطق جدید ادراک منظر و طراحی آن از قیاس به طبیعت به سوی روش‌های کمی، تجزیه و تحلیل و تبیین پدیده‌های طبیعی پیش رفت و بجای دیدگاه‌های رومانتیک تلاطم یافته از گذشته، مدل‌های عینی و قابل اثبات را جایگزین نمود.

به این ترتیب طراحی منظر شهری به ویژه از اواخر قرن ۱۹ به فرایندی کاملاً قراردادی برای تأمین نیازهای مادی و رو به گسترش انسان شهرنشین تبدیل می‌گردد. لذا ارزشهای معنوی، جنبه‌های ادراکی و احساسی و الگوهای حیات بخش طبیعی کم‌کم به دست فراموشی سپرده می‌شود. به همین دلیل بنیانگذاران تجددگرایی بر راه‌های منطبق بر عینیت‌گرایی و تولید کلان تکیه داشتند و شاید بتوان ایده رادیانت سیتی لوکوبوزیه را به عنوان نماد آرمانی اینگونه راه‌ها در طراحی شهر تلقی نمود (بحرینی ۱۳۷۸). چنین راه‌هایی در مجموع باعث تحول منظر شهری از شکل‌های سازگار با طبیعت به سوی شکل‌های کاملاً در تقابل با آن گردید. بارزترین نتیجه چنین نگرشی رشد شهرهای عظیم، کلان و متراکم تقریباً در تمام مراکز شهری بزرگ جهان حتی در کشورهای غیر صنعتی بوده است. از سوی دیگر در حین گسترش شهرها از قرن ۱۸ به بعد، مشکلات شهر صنعتی شده به ویژه مشکلات زیست محیطی ناشی از دخالت بی‌رویه انسان در محیط زیست و برهم زدن نظم طبیعت نیز آشکار می‌گردند. لذا تقریباً همزمان با ظهور ایده‌های خردگرا و عینی‌گرا نسبت به منظر، اندیشه‌های دوستدارانه نسبت به طبیعت هم مجدداً ظاهر می‌گردند. این اندیشه‌ها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل ۲۰ با گرایش‌های زیبایی‌شناسی همراه شده و توأم با سایر علوم مشابه به ویژه بوم‌شناسی منظر در جهت مخالف با عملکردگرایی رشد می‌کنند (Jellico, 1975).

از جمله تأثیرات این نگرش بر منظر، طراحی و شکل‌دهی باغ‌ها و شهرهای اقماری در اروپا به ویژه بریتانیا و یا نهضت پارک‌سازی و ساخت شهرک‌های حومه‌ای در آمریکا بین دهه‌های آخر قرن ۱۹ و دهه‌های میانی قرن ۲۰ بود.

« مجموعه پدیده های زنده (انسان، گیاهان و حیات وحش) و غیرزنده (آب، هوا، زمین) و مجموعه ارتباطات متقابل آنها در فضای سه بعدی زمین » (Cook & Vanlier, 1994).

به این ترتیب ویژگی اصلی منظر به ارتباط «انسان» با محیط زیست بازمی گردد که بر اساس میزان دخالت انسان در محیط زیست، در چهار مقیاس قابل شناسایی است:

منظر شهر، منظر حومه شهری، منظر روستایی و منظر طبیعی. منظر شهری حاصل بیشترین دخالت انسان در حد تسلط بی چون و چرا و اساسی او بر محیط زیست است و منظر طبیعی حاصل تحولات طبیعی بوم به خصوص در جاهایی که انسان غایب است می باشد (Crowe, 1963; Fairbrother, 1974).

توجه به مقیاس منظر نشان می دهد که هرچه میزان مداخله انسان در طبیعت بیشتر باشد امکان برهم زدن تعادل محیط زیست و آسیب رسانیدن به آن بیشتر است. لذا تنها راه چاره برای اجتناب از این امر، داشتن سهمی آگاهانه در تحولات منظر است، یعنی آنچه در قالب «طراحی منظر یا محیط» شناخته می شود.

– طراحی منظر

حداقل از عصر روشنگری به این طرف این حق مسلم انسان شمرده می شود که «به طور آگاهانه» محیط زندگی اش را سامان بخشد. اما در چند دهه اخیر با بروز انواع مسائل زیست محیطی و روشن شدن ضرورت های حفاظت محیط زیست و سیر به سوی پایداری، تأکید می شود که تنظیم محیط برای یک زندگی مطلوب نه فقط حق انسان، بلکه حق همه انواع حیات است (مک هارگ، ۱۳۷۵). توجه به همین جنبه بوده است که طراحی منظر را در دهه های اخیر به شدت با برنامه ریزی کاربری زمین و اکولوژی منظر متصل ساخته است (اکاگالان، ۱۳۷۸ و Beer, 1993). از سوی دیگر توجه به مفهوم منظر نشان می دهد که فرآیند نظم دهی محیط از توجه صرف به جنبه های عملکردی و کالبدی فراتر رفته و با جنبه های شکلی و بصری یا زیبایی شناسانه نیز مرتبط می گردد. به عبارت دیگر حوزه عمل طراحی منظر شامل یک بستر کالبدی- فضایی می گردد. با توجه به این خصوصیات و در جستجوی تعریفی نسبتاً جامع برای طراحی منظر، تعریف زیر که از تکمیل تعریف ماتلاچ (۱۹۹۱) حاصل شده، قابل قبول به نظر می رسد (با پذیرش این نکته که مسلماً تعاریف بهتر و جامع تری نیز قابل جستجو است):

چنین نگرشهایی به صورت ایده های پایداری محیط زیست در دهه های اخیر تداوم یافته است که بیانگر روند اضمحلال نگرشهای سلطه گرا و صرفاً عملکردگرای تجددگرا و جایگزینی آنها توسط شیوه های انعطاف پذیرتر است. جلیکو کل روند تحول منظر شهری را به طور خلاصه با آغاز فلسفه طراحی منظر به عنوان باور به اسطوره و سیر آن به سوی انسانگرایی متکی بر تبیین واقعیت شرح می دهد ولی یادآوری می کند که آن واقعیات فرضیاتی بیش نبود و انسانگرایی را در حال گذار به مرحله ای دیگر، مرحله ای ناشناخته توصیف می نماید (Jellico, 1975).

اما امروز با توجه به تحولات اندیشه های فلسفی، هنری، علمی در چند دهه اخیر، این مرحله گذار دیگر ناشناخته نیست و به نظر می رسد حداقل برخی از اصول آن را می توان در مبانی فلسفی فراتجدد جستجو و تبیین نمود. فلسفه فرا تجدد در حال شکل دادن به آیین* جدیدی برای طراحی منظر است که در آن پیوند بین روشهای انسانگرایی متکی بر خردگرایی و عینیات با روشهای طبیعت گرای متکی بر خلاقیت ذهنی و الگوهای طبیعی را امکانپذیر ساخته است. این نگرش جدیدی برای طراحی منظر است که منجر به ایده ها، گرایشها و نظریات جدیدی در این حوزه شده و مسلماً خصوصیات منظر شهری آینده را از آنچه به طور عمده در قرن ۲۰ پدید آمد متفاوت می گرداند. لذا در این مقاله در یک دید کلی، نخست نگرشهای اساسی مؤثر بر شکل گیری اصول مسلط بر طراحی منظر شهری در قرن ۲۰ بررسی می گردد، دوم به خصوصیات محتمل طراحی منظر شهری در آینده که به نظر می رسد بر طراحی واحدها یا هسته های کوچکتر شهری تمرکز دارد، اشاره می شود.

تعاریف:

– منظر و منظر شهری

بررسی ادبیات منظر بیانگر وسعت موضوع، مفاهیم و تعاریف گوناگون آن است. به طور کلی در تعاریف مختلف همواره دو جنبه متفاوت از این واژه مورد نظر بوده است: اول جنبه های ظاهری یا بصری زمین و دوم سکونت بشر در ارتباط با کلیه عوامل تشکیل دهنده محیط زیست و به اعتقاد بیر (۱۹۹۳) امروز مفهوم منظر هر دو این جنبه ها را در بر می گیرد. بنابراین از یک دید کلی منظر را می توان اینگونه تعریف کرد:

* واژه پیشنهادی فرهنگستان علوم ایران برای پارادایم، سردبیر.

دوگانه از جمله انسان - خدا، خدا - طبیعت، طبیعت - انسان، عینیت - ذهنیت و غیره به وجود می‌آید که مفهوم آن نادیده گرفتن یکی از سه قطب بهم پیوسته انسان، خدا و طبیعت است (گروتز، ۱۳۷۵).

البته باید توجه داشت که این دنگرش در تلفیق بنا دیدگاه‌های اجتماعی و امکانات علمی و فنی و هنری در دوران مختلف، تأثیرات متفاوتی را به ویژه بر منظر شهری بجا گذارده‌اند. نگرش اول از لحاظ اجتماعی بیشتر فردگرا است و لذا شکل منظر از خلاقیت‌های فردی تبعیت می‌کند. در این نگرش تمایزی بین خصوصیات هنری و جنبه‌های علمی وجود ندارد و از هر دو شیوه حسی - هنری و علمی - منطقی استفاده می‌شود. نگرش دوم جامعه‌گرا است و طراحی منظر از تصمیماتی که برای کل جامعه اتخاذ می‌شود، متأثر می‌گردد. در این نگرش تمایز بین هنر و علم که از دوران ساده‌گرایی، فلسفه دکارتی و علم نیوتنی آغاز می‌شود، تشدید شده و به تدریج شیوه‌های علمی - منطقی به جای روش‌های حسی - هنری مسلط می‌گردد. در مورد علم و فن آوری نیز، این پیوند آنها است که حداقل از ۱۸۵۰ به بعد باعث افزایش دخالت انسان در محیط و تغییر منظر شهری، روستایی و حومه‌ای به ویژه در شهرهای صنعتی می‌گردد (Motloch, 1991). مجموع این تضادها در واقع نشان دهنده یک دوگانگی اساسی در نحوه تفکر و عمل طراحی منظر شهری در طول تاریخ است؛ انسان همراه با طبیعت و انسان در مقابل طبیعت.

به طوریکه در دوران باستان، قرون وسطی و تا قبل از رنسانس دوران شکوفایی علوم و ایجاد نگرش جامع نسبت به انسان و قدرت وی، نحوه دخالت انسان در محیط زیست به طور عمده بر نگرش اول متکی بوده و تأثیر آن بر محیط زیست نیز به تحکیم و تقویت روابط درونی منظر می‌انجامیده است. اما بعد از رنسانس و آغاز توجه به عینیات و انسان و گسترش دامنه دانش بشر و غلبه وی بر موانع و محدودیت‌های طبیعی، دخالت انسان در محیط زیست به تدریج بر نگرش دوم استوار می‌گردد. البته در همین دوره در عین حال تفکرات دوستانه نسبت به طبیعت نیز آغاز می‌شود و در امتداد نگرش اول به حیات خود ادامه می‌دهد. اما بهر حال این تسلط نگرش دوم است که تا انقلاب صنعتی و پیشرفت فنون و صنایع به صورت قدرتمندی رشد می‌کند و بعد از آن نیز در قرن ۲۰ به عنوان نگرش غالب بر حوزه عمل معماری، طراحی منظر و شهرسازی اثر می‌گذارد.

طراحی منظر عبارت است از: فرآیند آگاهانه سازماندهی، برنامه ریزی و ایجاد تغییرات کالبدی، فضایی در منظر که شامل سازماندهی عملکردی و بصری مکانها می‌گردد، به طوریکه نتیجه حاصل در مجموع تعادل طبیعی محیط زیست را برهم نزند. تأکید بر حفظ تعادل طبیعی محیط زیست، طراحی منظر را دقیقاً با نگرش‌های مربوط به رابطه انسان و طبیعت مرتبط می‌نماید، مقوله‌ای که محور اساسی این مقاله است و تحولات عظیم منظر شهری بویژه در قرن ۲۰ را نمایان می‌سازد.

نگرش‌های اساسی در مورد رابطه انسان و طبیعت

نگرش‌های اساسی رابطه انسان و طبیعت که به منظر مربوط می‌شود، حاصل دو جهان بینی متضاد نسبت به جهان هستی است. اولی دیدگاهی است که انسان را تابع طبیعت و دومی انسان را حاکم بر آن فرض می‌نماید. دیدگاه اول به مفهوم وابستگی و پیوستگی همه چیز در طبیعت است و انسان نیز به عنوان جزئی از آن، همبستگی متقابلی با طبیعت دارد. در دیدگاه دوم، انسان در مرکز جهان ایستاده تا از آن بهره برداری و محافظت کند. ماتلاچ با ذکر این دو دیدگاه، اولی را به ما هیم «بوم‌شناسی منظر» که در آن کلیه اجزاء منظر در هم تنیده‌اند و کل پیچیده‌ای را بوجود می‌آورند نزدیک می‌داند و دومی را به نگرش‌های چند درجه‌ای یا ساده‌گرایی که ماهیتهای پیچیده‌ای مثل طبیعت را به کوچکترین اجزاء تقسیم کرده و کل را مجموعه‌ای ساده و قابل پیش بینی از جمع اجزاء می‌داند، معطوف می‌داند (Motloch, 1991).

گروتز در این مورد توضیح می‌دهد که در دیدگاه اول که منشأ آن را شرق زمینی می‌داند، رابطه انسان و طبیعت و خداوند درون یک رشته بهم پیوسته برقرار می‌شود. در نتیجه حتی آنچه خدائی تلقی می‌شود، در ارتباط نزدیک و حتی یگانه با طبیعت قرار دارد و به این ترتیب با خود انسان نیز مرتبط و به آن پیوسته است (گروتز، ۱۳۷۵). با چنین نگرشی نسبت به طبیعت است که «انسان به عنوان وجودی مسئول و اثرگذار در جهان در نظر گرفته می‌شود که جهت زندگی او همیشه باید به سوی خداوند معطوف باشد ... و تمامی منابع طبیعی متعلق به تمامی انسانها برای حال و آینده در نظر گرفته می‌شوند». اما در نگرش دوم که ریشه در فلسفه انسان‌گرایی غربی دارد «انسانگرایی تنها فلسفه زندگی تلقی می‌گردد و لذا هر فرد در جستجوی منافع خود است و سعی می‌کند حتی با نادیده گرفتن همه چیز، آن را بدست آورد» (فدائی عراقی، ۱۳۷۸). در این نحوه نگرش، به ناچار یکدسته روابط

نگرشهای مؤثر بر طراحی منظر در قرن ۲۰

- تجدد گرایی و تأثیر آن بر منازل شهری

نگرش انسان محوری در قرن ۲۰ در قالب تجدد گرایی با اصول فایده گرایی و عملکرد گرایی تجهیز می شود. به طوریکه مازاد منابع خصوصاً منابع اقتصادی و فرهنگی برای غلبه بر شرایط طبیعی محیط و تحمیل نظام جدیدی بر منظر به کار گرفته می شود. این نظم جدیدی است که بر خلاف دیدگاههای سنتی و آرمانهای رومانتیک و روشهای عینی گرا و رویکردهای کلاسیک نسبت به شکل قرار دارد. در این شیوه منظر بیشتر بر اساس دومفهوم شکل و عملکرد و به عنوان یک فضای عملکردی طراحی می شود، تا خلق ترکیبی هنرمندانه (Pregill & Volkman, 1999). به این ترتیب اولین خصیصه منظر شهری در منطق جدید توجه به نظم بصری خاصی بود که نه تنها نمی خواست در ترکیب با طبیعت مطرح شود، بلکه می خواست نظم جدید منطبق بر عملکردگرایی را جایگزین آن کند. مک هارگ (۱۹۶۱) این نظم را اینطور تعریف کرده است: «الگوی متقارن و غیر قابل انعطاف ... که بیرحمانه بر منظر تحمیل شد این الگو هیچ چیزی از نظم آشکار و متجلی طبیعت بکر را اقتباس نکرده بود و من اعتقاد دارم که این نظم تصویری از شادی ناشی از قدرت و نشانه متکبرانهای از سلطه انسان بر طبیعت بود» (Motloch, 1991). به عبارت دیگر نقض اساسی طراحی منظر شهری تحت تسلط تجددگرایی در قرن ۲۰، عدم توجه به مفهوم بوم شناسی منظر بود. یعنی حوزه های که بر ارتباطات متقابل بین مردم و محیط زیست تأکید و سعی دارد خصوصیات ساختاری، عملکرد و تحول محیط زیست را با دقت زیادی به هم مرتبط نماید (Cook & Vanlier, 1994). بنابر این طراحی منظر شهری به شیوه تجدد گرایی به تدریج «روند تاریخی توسعه محوطه های ساختمانی به صورت منظر یا باغها را متحول ساخته و باعث کند شدن سیر تحول سنت معماری منظر می گردد» (Nesbit, 1996). پرژیل و ولکمان برخی از ویژگیهای مشترک طراحی منظر در منطق عملکردگرایی را به اینصورت برمی شمرد: استفاده از خطوط قدرتمند هندسی در ترکیبها، استفاده آزاد از انواع شکلهای، استفاده از گیاه به عنوان یکی از مصالح قابل استفاده به عنوان هدفی اساسی در باغ سازی یا به خاطر فرم طبیعی و نقش آنها در خلق شکلهای هنرمندانه و پیوند بین فضاها از طریق شکلهای متوالی بجای استفاده از خطوط بصری (Pregill & Volkman, 1999).

در پی شکسته شدن سنت منظرسازی پیشین که بیشتر بر منظرهای روستایی و حومه ها و یارویکردهای باغ سازی گرایش داشت، طراحی منظر در نگرش تجددگرا به طور عمده در اکوسیستم های شهری متمرکز می شود و یا درواقع روند تبدیل منظرهای طبیعی و روستایی به منظرهای شهری را در پیش می گیرد. در چنین روندی است که بستر طبیعی پیرامونی بسیاری از شهرها به تدریج زیر توسعه شهری رفته و تغییر شکلهای عظیمی در سطح زمین به وجود آمد، تا آن حد که از قوانین طبیعی تخلفی کرده و به قول جیلکو بیش از اندازه ای که بتوان توسط منابع طبیعی پیرامونی تغذیه و حمایت گردد بزرگ می شود و به عبارت دیگر تر ضد طبیعت به منصفه ظهور می رسد (Jellico, 1975).

سومین خصلت بارز منظر شهری متجدد، ناپدید شدن مرزهای قابل تشخیص بود. شهر که در گذشته همواره دارای محدوده مشخصی برای زندگی مردم بود، با ظهور انقلاب صنعتی و تبعات آن به طور بی سابقه ای بزرگ شده و به عنوان هسته های از یک منطقه شهری شناخته می شود. در این دوران بسیاری از طبقه بندیهای که اساس شناخت مکانهایی مثل روستا، دهکده، شهرک و شهر بود از بین می رود (Nuttgens, 1972).

خصیصه دیگر منظر شهری تجددگرا، جامع نگری و کلان گرایی است که بر آن اساس برای حل مسائل اجتماعی و تأمین نیازهای انسان عام، تولید کلان معماری و خلق زیست بومهای شهری یکپارچه و همگن بکار گرفته می شود. نماد این نوع معماری و منظر شهری ایده رادیانت سیتی لوکوربوزیه (۱۹۳۵) بود که به سبک بین المللی تبدیل شد و توسعه اغلب شهرهای بزرگ دنیا به ویژه در آمریکا و آسیا را به سوی شهرهای عظیم، حجیم و پرجمعیت یعنی متروپلیتینها هدایت نمود. جیلکو چنین منظری را جنگلهای سیمانی عاری از طبیعت و احساس انسانی تشبیه می کند (Jellico, 1975).

مترو پلتنین که خود را به صورت یک کل از طبیعت جدا می کند شهر را از تمام جنبه های مفهومی، عملکردی، شکل و منظر در تقابل با طبیعت قرار می دهد. همچنین به اعتقاد پرژیل از حل اغلب مشکلات مهم شهری نیز باز می ماند. زیرا طراحی انتزاعی فیزیکی متکی بر عملکردگرایی، قابلیت حل آنها را نداشته است (Pregill & Volkman, 1999).

تاکید بر ویژگیهای طبیعی منظر به شمار می‌آیند (Girling & Helpland, 1994).

به این ترتیب حداقل از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ آشکار شده است که دخالت انسان در محیط با این نگرش قالب که طبیعت در اختیار اوست تا با قدرت علم و فن‌آوری برای رفع نیازهایش از آن بهره‌برداری کند، آثار نامطلوبی برجای گذاشته و محیط زندگی انسان را با انواع بحرانها روبه‌رو ساخته است: بحرانهای زیستی مثل نابودی لایه اوزن، پدیده گلخانه‌ای، فرآیند سریع جنگل‌زدایی و بیابان‌زایی و بحرانهای اجتماعی مثل بی‌خانمانی، جنایت، فشارهای عصبی، انواع بیماریهای قلبی، سرطان و غیره که ماتلاچ آنها را بیماریهای تمدن نامیده است (Motloch, 1991).

به همین دلیل است که حداقل از دو دهه قبل بر لزوم تغییر نگرش نسبت به منظر و طراحی آن تأکید می‌گردد. یعنی «تغییر نگرش نسبت به زمین از تلقی آن به‌عنوان کالایی برای استفاده انسان و سودرسانی به وی به سوی تلقی منظر به‌عنوان موضوعی دارای ارزشهای خاص و بازسازی حس اتصال بین وجود انسان و زمینی که بر روی آن زندگی می‌کند» (Wheeler, 1998). این تحولی است که در حین رشد فلسفه فراتجدد در زمینه‌های مختلف و از جمله طراحی منظر شهری در حال قوت گرفتن است.

فلسفه فراتجدد و نگرش آن به طراحی منظر شهری

دیدگاه فراتجدد به مفهوم کلی تفکر بعد از تجدد حاکی از تغییر وسیع آیینی متشکل از نظم‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در دهه‌های اخیر است. دیوید هاروی (۱۹۸۹) برای شرح تاثیر این آیین در طراحی منظر از نقدهای وسیع تجددگرایی در معماری و شهرسازی آغاز می‌کند.

نکته مهم مورد اشاره هاروی این است که معماران باید سعی کنند بیشتر از مطالعه منظرهای مردمی و بومی و واقعی (مثل حومه‌ها و حاشیه‌های تجاری) درس بگیرند تا از تعقیب آرمانهای مجرد صرفاً نظریه‌ای و مکتبی. این نگرشی است که در آن ساختن برای مردم برساختن برای انسان ترجیح دارد.

به این ترتیب در چند دهه اخیر برج‌های شیشه‌ای، بلوکهای بتنی و سایر عناصر سرد و بی‌روحي که اغلب منظرهای شهری جهان را شکل می‌بخشند و تمامی تزیین را به‌عنوان جنایت، تمامی خردگرایی را به‌عنوان احساساتی‌گری و همچنین تمامی رمانتیسیسم را به انتقاد می‌گرفتند، به سوی کاربرد شکل‌های تزیینی در برجها، الهام گرفتن از میدانهای قرون وسطایی، طراحی

یکی از مهمترین این مسائل مشکلات روانی، احساسی و ادراکی انسان است. ناتجیز انسان ساکن متروپولیتن را بدون اعتقادات و ایدئولوژی توصیف می‌نماید که ارتباطش با جهان به استقرار صرفاً فیزیکی در مکان منحصر شده است. او انسانی بی هویت تلقی می‌شود که بی هدف و ناامید در شبکه ارتباطات پیچیده متروپولیتن سرگردان شده است. این کاملاً در تقابل با انسانی قرار دارد که حداقل تا قبل از دوران صنعتی در آغوش طبیعت و با حس خدانود در پیرامون خویش زندگی می‌کرد (Nuttgens, 1972).

اگرچه در قرن ۲۰ نگرش تجددگرایی با خصلتهای عمده عملکردگرایی، عینیت‌گرایی، جامع‌نگری و سبک معماری بین‌المللی به‌طور فزاینده بر روند تحول منظر شهری در اغلب نقاط جهان تسلط داشته است، اما در کنار آن گرایش دیگری نیز در جهت مخالف در حال رشد بود که بر علم‌کاربری زمین توجه داشت و با طراحی شهری، طراحی زمین، طراحی و برنامه‌ریزی منظر، محافظت و بهره‌برداری مناسب از منابع طبیعی و تاریخی مربوط می‌گردید. گرایش اخیر در قالب نگرش بوم‌شناسانه به منظر، به‌طور غریزی خود را از معماری مدرن جدا کرده و به سوی طراحی باغ‌شهرها و مانند آن کشانید. جلیکو از این گرایش به‌عنوان نیروی خلاقانه‌ای نام می‌برد که توجه خود را به عوامل انسانی که در خانه‌های سنتی، باغها، درختان و گیاهان وجود داشت معطوف می‌نمود (Jellico, 1975). تحت تاثیر چنین گرایشی بوده است که در بسیاری از شهرهای اروپایی و آمریکایی روشهای تجدد گرایانه توانسته بر منظر شهری تسلط یابد. مثالهایی از این گرایش عبارت است از: طراحی دانشگاه Aarhus در دانمارک (۱۹۳۲) که از یک شیوه روستایی تبعیت می‌نمود و با استکهلم در سوئد که به اعتقاد جلیکو از اولین مناطق شهری بود که در عصر جدید با حفظ برتری‌های طبیعی طراحی شد. حتی در اروپای مرکزی و غربی بعد از جنگ جهانی دوم طراحی محوطه المپیک مونیخ (۱۹۷۲) ترکیبی از معماری و منظر طبیعی بود که عنوان «المپیک در سبزی» را برخوردار داشت (Pregill & Volkman, 1999).

در آمریکا نیز شهرهای رستون (۱۹۶۲) و کلمبیا (۱۹۶۳) شهرکهای جدیدی بودند که با استفاده آگاهانه از تجربیات شهرهای جدید اروپایی و همچنین تجربیات شهرسازان پرآوازه‌ای چون اولمستد، ویلیام‌وایت، هنری‌رایت، کلارنس استین، جان نولن و سایرین، نمونه‌های نسبتاً موفقی از خلق شهرکهای حومه‌ای با

را به عنوان شکل اولیه بیان می‌پذیرد، که مفهوم ضمنی آن مشارکت هر دو گروه تولید کننده و مصرف کننده شکلها است. همچنین فراتجددین با پذیرش تنوع و تداخل معانی در خلق شکل‌ها ارائه تصویری متحدالشکل از جهان را نفی می‌کنند و در عوض سازگاری با شرایط بومی و محلی را مبنای عمل قرار می‌دهند.

ویژگی دیگر این نگرش توجه به فردگرایی است که بر خلاف خصلت جمع‌گرایی تجددگرایی، ارزشهای فردی و بطور کلی هویت افراد را در فرایند طراحی مورد توجه قرار می‌دهد (Harvey, 1989). به همین دلیل است که در این نگرش گفتگو و برقراری ارتباط با سایر افراد غیر متخصص جامعه نیز به منظور بهره‌گیری از ایده‌ها و تجربیات آنها و مشارکتشان (در هر نوع سازماندهی از جمله طراحی منظر شهری) مورد توجه قرار گرفته است (Ellin, 1996).

با توجه به مجموع خصوصیات نگرش فراتجدد اینطور به نظر می‌رسد که این جریان فلسفی زمینه‌ای را برای تحول نگرش طراحی منظر فراهم آورده است. به‌طور مسلم حداقل براساس خود مبانی نظری فراتجدد هیچ تفکری را نمی‌توان ثابت در نظر گرفت و به همین ترتیب در مورد نگرشهای آینده طراحی منظر نیز نمی‌توان مطمئن بود که نگرش فلسفی فراتجدد حتما در آینده و در شرایط عصر فراصنعتی نیز تداوم خواهد یافت. اما به‌طور قطع می‌توان پذیرفت که این دیدگاه با ماهیت انعطاف‌پذیر و نسبی‌گرایی که دارد، به عنوان نگرشی که زاینده معضلات حاصل از تفکرات خشک و عملکردگرایی تجدد است، نوعی پذیرش عام در اغلب زمینه‌ها و رشته‌های علمی یا غیر علمی یافته است. به همین ترتیب می‌توان فرض کرد که دیدگاه فراتجدد زمینه شکل‌گیری آیین جدیدی را در طراحی منظر شهری فراهم آورده است.

گرایشها و نظریه‌های جدید طراحی منظر شهری

تحول نگرش تجددگرا در طراحی منظر شهری به سوی فراتجددگرا حاکی از شکل‌گیری آیین جدیدی در این رشته است که مجددا انسان و طبیعت را واجد ارزشهای معنوی، مذهبی و حتی متفاوتی می‌داند. این نشان‌دهنده بازگشت بخشی از خصوصیات نگرش طبیعت‌گرا در قرن جدید (۲۱) است که دخالت در منظر را با محدودیت‌هایی مواجه می‌سازد. به‌طور مثال ماگراور در مورد آمریکا لزوم توجه به طراحی منظر در قالبی معنوی و حتی

دهکده‌های ماهیگیری، طراحی برای مشتری یا طراحی مسکن بومی، بازسازی کارخانه‌ها، انبارها و احیای مجدد منظر در تمامی انواع، متحول شده و همگی در جهت ایجاد محیطهای شهری رضایت‌بخش‌تری حرکت می‌کنند.

در چرخه‌های برنامه‌ریزی نیز روند مشابهی قابل مشاهده است. به‌طور مثال تعقیب راهبردهای کثرت‌گرا و خودجوش در رویکردهای توسعه شهری به صورت اختلاط فضاهای مختلف^(۱)، که به شدت با فضاهای خشک متکی بر زون بندی عملکردی تفاوت دارد، رایج شده است. همچنین ایده «طرحهای کوچک نسازید» برن هام که مشوق ساختهای عظیم بود توسط نظریه‌پردازان متعددی از جمله آلدوراسی کاملاً رد شده است.

هاروی با اشاره به چنین تغییراتی، آنها را ناشی از تحول نگرشهای فلسفی به سوی دیدگاههای رهاننده انسان از قید ماشین و جستجوی علم و فن‌آوری در روابط علت و معلولی برمی‌شمارد؛ یعنی دیدگاه نظری فراتجدد که تأیید مجددی بر خدا دارد بدون اینکه نیروهای علت و معلولی را نفی کند (Harvey, 1989). در واقع به نظر می‌رسد در این دیدگاه رابطه معنوی انسان با خدا و محیط زیست و به عبارت دیگر روابط علت و معلولی بین پدیده‌ها و درمنظر بین انسان‌ها و محیط زیست تکذیب نمی‌گردد. یعنی انسان در عین حال که مجبور است برای تأمین نیازهای خود از منابع طبیعی استفاده و با علم و فن از آن بهره‌برداری کند، باید بر حفاظت و حمایت از طبیعت به عنوان میراث مشترک تمامی انسانها که خداوند آنها خلق کرده است نیز همت گمارد. در اینجا دیگر انسان مالک تام الاختیار طبیعت نیست، بلکه مالک خداست و انسان به صورت مشروط می‌تواند از آن استفاده کند.

چنین تحولی در نگرش به‌طور قطع تفاوت‌هایی را در طراحی و شکل منظر شهری ببار خواهد آورد. هاروی برای مقایسه مجدداً به برنامه‌ریزی شهری تجددگرا اشاره می‌کند که منظر شهری را به صورت یک کل می‌بیند و عمداً آن را به شکل بسته طراحی می‌کند. در حالیکه فراتجدد فرایند شهری را غیر قابل کنترل و بی‌نظم نگاه می‌کند، به صورتی که تکثرگرایی، انعطاف‌پذیری، ناهمگنی و ایجاد موقعیت‌های باز را فراهم آورد. همچنین در حالی که ادبیات تجددگرا از خلاقیت‌های هنری در سازمانهای شهری از جمله طراحی منظر اجتناب می‌کند، نگرش جدید دست هنر را در خلق شکل‌هایی جدید، با معانی خاص مورد نظر هنرمند باز می‌گذارد. به این ترتیب فراتجددگرایی با شروع شمردن ناهمگنی که خود ناشی از تنوع و کثرت معانی در جامعه است، «ترکیب»^(۲)

- بوم شناختی عمیق^(۲)

در فلسفه این دیدگاه که توسط فیلسوف نروژی آرن نس (۱۹۷۳) مطرح شد، زمین نه فقط به عنوان ابزاری برای اهداف انسان، بلکه بخاطر خود آن و ارزشهای ذاتی طبیعت مورد توجه قرار می‌گیرد. زمینی که مرزهای بین انسان و سایر موجودات زنده و حتی غیر زنده در آن قراردادی بوده‌است. لذا در این دیدگاه مفهوم فرد نیز فراتر از موجودی مستقل و به گستردگی زمین در نظر گرفته می‌شود (Vandever & Pierce, 1998).

بوم شناسی عمیق نیز برای حصول روشهای صلح‌آمیز نسبت به طبیعت بر آگاهی‌های فردی تأکید دارد. همچنین نه تنها برای حوزه علوم قطعی بلکه برای دانش احساس و ادراکی نیز ارزش قائل است. زیرا دانش را در خیلی موارد محدود دانسته اما اعتقاد دارد که براساس دانش شهودی می‌شود فهمید که هیچ اقدامی که در دراز مدت محیط زیست را تخریب می‌کند نباید صورت گیرد. مهمترین اصل این نظریه این است که هر چه تنوع اشکال زندگی بیشتر شود، غنای زندگی در کره نیز افزایش می‌یابد و بر این پایه از اصول و شیوه‌های بوم شناختی در طراحی منظر حمایت می‌کند (Pepper, 1996). به همین دلیل در طراحی محیط جوامع بوم شناخت، بر جغرافیای بومی، طراحی مناطق و جوامع غیرمتمرکز با مقیاس کوچک و خود اتکاء تأکید می‌شود. تأکید این نگرش بر مهار اندازه سکونتگاه به معنای تقویت حس مکان و یادآوری مفهوم هایدگر از «سکونت» است که تلویحا به حفاظت منظر و زیست بوم‌ها و عمل کردن به عنوان محافظان محیط اشاره دارد (Mugerauer, 1995).

- نظریه بوم محوری^(۵)

بوم محوری نیز انسان را بخشی از اکوسیستم جهانی و تحت قوانین بوم شناختی قرار می‌دهد. در اینجا نیز جنبه‌های معنوی انسان اهمیت زیادی دارد و برای توجه به آن، ایجاد محدودیت در رشد جمعیتی و اقتصادی پیشنهاد می‌گردد. همچنین در این نگرش قوانین طبیعت از احترام فوق العاده‌ای برخوردار است که می‌تواند عملکردی (مسلط بر انسان محوری) را کنترل کند. بوم محورها به فن‌آوری‌های کلان و متجدد و نخبگان اداری-سیاسی اعتقاد نداشته و بالقوه مردم سالار هستند. آنها تمرکزگرایی و ماده‌گرایی را نفی و از روشهای نرم و انعطاف‌پذیر شکل‌دهی به منظر حمایت می‌کنند. به همین دلیل ماگراور حدس می‌زند که اگر آنها از حقوق

مذهبی را مطرح می‌سازد، او توضیح می‌دهد که انسان باید تصور سلطه گر خود نسبت به زمین را تفسیر دهد و از اعمال نفسانی خویش که یکبار باعث اخراج وی از بهشت شد اجتناب کند. زیرا ممکن است دومین شانس خود یعنی زمین را هم از دست بدهد. لذا تأکید می‌کند هدف منظرسازی باید بر تکمیل و اعتلاء و تغییر شکل طبیعت به سوی بهشت نظم یافته متمرکز شود و این کار را مستلزم مسئولیت متقابل انسان نسبت به طبیعت، به عنوان ودیعه‌ای که به ما سپرده شده و به آن وابسته هستیم می‌داند (Mugerauer, 1995). به همین ترتیب در دهه‌های اخیر و در حرکت به سوی قرن ۲۱ ایده‌ها، گرایش‌ها پیش‌بینی‌ها و نظریه‌های جدید طراحی منظر شهری در قالب آیین جدید مطرح شده که اغلب آنها به طور ضمنی بر یکسری مفاهیم معنوی، مذهبی و طبیعت‌گرایانه تأکید دارند و پیام قطعی و اصلی‌شان محترم شمردن طبیعت و درست استفاده کردن از آن است. در اینجا به برخی از این نظریات اشاره می‌شود، اگرچه برخی از آنها رویکرد برنامه‌ریزی دارند که خود تأکیدی بر ارتباط متقابل طراحی منظر و برنامه‌ریزی کاربری زمین در آیین جدید است.

- نگرش عصر جدید^(۳)

نگرش عصر جدید از دوره انتقال به سوی منظر جامعی و اکولوژیکی از جهان صحبت می‌کند. در این نگرش جهان شبکه‌ای با وابستگی متقابل تمامی عوامل احساسی و غیر احساسی در نظر گرفته می‌شود که اقدامات صورت گرفته در بخشی از آن بر بخشهای دیگر و کل جهان تأثیر می‌گذارد.

نگرش عصر جدید نظریه‌هایی پیچیده با اجزایی خاص و حتی متناقض را در بر می‌گیرد که در همه آنها این باور مشترک که جهان در حال تحولی آگاهانه در جهت نوع جدیدی از زمین است دیده می‌شود. ویژگی قدرتمند این نگرش تأکید آن بر «آگاهی‌های جهانی» است که از پیوند مجموعه «آگاهی‌های فردی» نسبت به زیست سپهر حاصل می‌شود. در این نگرش روح هر فرد با تمامی پدیده‌های طبیعی مرتبط در نظر گرفته می‌شود و همچنین بر معنویات روحانی در ارتباطات اجتماعی و زیست محیطی تأکید می‌شود. گفته می‌شود که نگرش عصر جدید در بسیاری جنبه‌ها مفهوم فراگیر بوم شناختی عمیق را متجلی می‌سازد و با آن هماهنگی دارد (Mugerauer, 1995).

برای طراحی شکل مناطق، استقرار خدمات فرا منطقه‌ای مثل بیمارستان و دانشگاه و غیره برخوردار است. البته به اعتقاد پیر، مشکلات زیادی نیز برای چنین شکلی از جامعه و محیط برشمرده شده‌است که مهمترین آن عدم کارایی این ایده در مناطق فقیر از نظر طبیعی است (Pepper, 1996).

– واحد سکونتگاهی^(۸)

کنستانتین دکسیادیس معمار و شهرساز معاصر نیز حداقل دودهه است در مورد سکونتگاههای انسانی آینده در مقیاسهای جهانی مطالعه می‌کند. او برای زندگی شهری یک واحد سکونتگاهی اصلی را معرفی می‌کند که مربعی به ابعاد ۲۰۰۰ متر است و ۵۰۰۰ نفر را در خود جای می‌دهد. ساکنین این واحد همه تقریباً ده دقیقه با مرکز آن فاصله دارند و با پیوستن چنین واحدهایی یک ساختار شهری شکل می‌گیرد. بنابراین در مورد سکونتگاه شهری به اعتقاد دکسیادیس «کلیت» هیچ معنایی ندارد و شهر مرکز و لبه‌ای ندارد. سکونتگاه بی‌پایان است، تداوم دارد و نهایتاً با جهان یکی می‌شود. چنین شکلی از لحاظ منظر، مفهوم پیوستگی شهر با محیط پیرامون و نه در تقابل با آن را دارد. در واقع منظور وی از چنین ایده‌های این است که امروز دیگر این کل یک شهر نیست که معنی دار است، بلکه اندازه واحدهایی که آنرا تشکیل داده‌اند به آن معنی می‌بخشد. به صورتیکه در خلال رشد پویا و استوار و تحول مجموعه سکونتگاههای به هم پیوسته، هریک از واحدها می‌تواند به‌طور نسبی ایستا و همیشه قابل شناسایی باشند (Nuttgens, 1972).

– ایده تمرکز غیر متمرکز^(۹) – شهر چند هسته‌ای^(۱۰)

ایده شهر چند هسته‌ای در پس تحولات واقعی شهر در دهه‌های اخیر مطرح شده و نگرشی اساسی را در مورد توسعه شهری آینده پدیدآورده است. گرینلی ذکر می‌کند که منظر شهری و شکل فیزیکی شهر در شهرهای صنعتی پیشرفته در حال تغییر به ویژه به سوی «مناطق شهری چند مرکزی» هستند و اکنون ترکیبی از تمرکزگرایی و تمرکززدایی در حال خلق است (Green, 2000). در همین رابطه فری نیز از افرادی نام می‌برد که از مفهوم «تمرکز غیر متمرکز» و تجلی آن به صورت شهرهای چند هسته‌ای یا شهر-منطقه حمایت می‌کنند. این شکل جدید شهر است که در آن عملکردهای متمرکز شهر فشرده تک مرکزی

سیاسی برخوردار باشند احتمالاً خواهان کنترل جمعیت و مصرف منابع و ایجاد کمون‌های طبیعی خواهند بود (Mugerauer, 1995).

– بوم شناختی منظر^(۶)

ریشه‌های اصلی بوم‌شناسی منظر در بیانیه Smuts (۱۹۲۶) قرار دارد. مبنی بر اینکه جهان از جامعیت‌هایی واقع در یک نظم سلسله مراتبی تشکیل شده‌است که در آن هر کل برای فرد یک نظام است ولی با سایر کل‌ها متصل و وابسته می‌باشد. اساس تفکر در اینجا بر نظریه عمومی سیستمها اتکاء دارد و لذا بر درک بیو تاپ‌ها که قطعات، کریدرها یا شبکه‌هایی را در مقیاس منظر شکل می‌دهد تأکید می‌کند. ولی در عین حال عملکرد ارگانیزم‌ها را نیز در تمامی سطوح سلسله مراتبی آن مورد توجه قرار می‌دهد. بوم‌شناسی منظر تعیین می‌کند که خصوصیات ساختاری عملکرد و تحول محیط چگونه به هم ارتباط می‌یابند و بر این اساس به تنظیم ارتباطات متقابل بین مردم و طبیعت در سطوح مختلف می‌پردازد. با چنین دیدگاهی نسبت به منظر، طراحی و برنامه‌ریزی منظر در دهه‌های اخیر گرایش زیادی به برنامه‌ریزی برای طبیعت یافته و در نتیجه بوم‌شناسی و برنامه‌ریزی بطور پایه‌ای به یکدیگر وصل شده‌اند (Cook & Vanlier, 1994).

– نظریه مناطق زیستی^(۷)

یک باور اصلی در نگرش بوم محور این است که اصلاح مقیاس زندگی می‌تواند بسیاری از مشکلات تجربی و نظریه‌ای را به طور ریشه‌ای حل کند. بدنال این باور برخی از بوم‌محورها «مناطق زیستی» را به عنوان واحد جغرافیایی اصلی یک جامعه بوم شناختی در مقیاس کوچک پیشنهاد می‌کنند (Pepper, 1996). آنها حتی معتقدند که تقسیمات کشوری باید بر اساس مناطق زیستی صورت گیرد. مناطق زیستی، مناطق طبیعی دارای ویژگی‌های مشترکی از نظر خاک، گیاهان، جانوران، شکل فیزیکی و غیره هستند. هر منطقه زیستی، بر اساس تعداد جمعیتی که می‌تواند نیازهای اساسی آنها را به وسیله منابع قابل دسترس در محیط داخلی هر منطقه، بدون اینکه اختلالی بیش از اندازه در آن بوجود آید تأمین کند، ظرفیت جمعیت‌پذیری مشخصی دارد (Mugerauer, 1995). در این نظریه اگرچه هر منطقه زیستی حتی الامکان کمترین مبادله را با بیرون دارد، لیکن از تشکیلاتی

صورت شهرهای طراحی شده و باغ‌های منظم و آراسته تعادل و پایداری طبیعت را برهم زدند و لسی در هر حال نقطه آغاز ایجاد شکلهای متمایز از شکل طبیعی محسوب می‌شدند. در ادامه این روند با افزایش جمعیت، رشد فن آوری و صنایع و افزایش نیازهای مادی انسان، اهداف بهره‌برداری از منابع طبیعی جهت رفیع این نیازها به تدریج قوی تر و اهداف زیبایی‌شناسانه کم رنگتر شدند. این رویه تا جایی ادامه پیدا می‌کند که در دوران تسلط تجددگرایی، غالب مناظر شهری خلق شده به کلی سازگاری خود با طبیعت را از دست می‌دهند. در چنین منظرهایی، ارزشهای بصری، روح و حس مکان، روابط و توان بوم‌شناختی محیط نادیده گرفته می‌شود و منظر شهری به صورت مجموعه‌های ساختمانی حجیم و عظیم و در تمایز و تقابل با محیط پیرامونی بر طبیعت تحمیل می‌گردد. حاصل چنین فرایندی، انواع معضلات اجتماعی، اقتصادی فرهنگی و طبیعی در زیست بومهای شهری قرن ۲۰ بود که به طور خلاصه می‌توان عنوان نظامهای ناپایدار شهری را به آنها اطلاق نمود.

به این ترتیب حداقل در سه دهه اخیر با روشن شدن بحرانهای شدید در پایداری منظر شهری، تحولی در نگرش نسبت به منظر و طراحی آن پدیدار شده‌است. شاید آغاز این تحول را بیش از همه به نظریات مک‌هارگ در کتاب طراحی با طبیعت منسوب نمود. همچنین نظریات وی را می‌توان آغاز بازگشت به نگرش‌های سنتی به منظر، یعنی دیدگاه یکپارچگی انسان و طبیعت توصیف کرد. این همان نگرشی است که در اندیشه‌های فلسفی فراتجد نیز حضور یافته، رشد کرده و بر نظریات طراحی منظر شهری اثر گذاشته است. با تشدید بحرانهای زیستی چنین نظریه‌هایی به ویژه در دهه اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته که نظریه‌هایی مثل بوم‌شناسی عمیق، مناطق زیستی، بوم‌شناسی منظر و غیره همگی حاصل این تحول نگرشی هستند.

نکته‌حائز اهمیت در ایده‌ها، نظریه‌ها و گرایشهای اخیر طراحی منظر شهری، توافق اغلب آنها بر یکدسته ویژگیهای مشابه است از جمله:

- توجه به جهان به عنوان ودیعه و پدیده‌های روحانی،
- تصور جهان به عنوان یک زیست بوم که انسان نیز جزئی از آن است،
- تأکید بر ویژگیهای بوم شناختی در طراحی منظر شهری،
- اهمیت آگاهی‌های فردی در شکل‌دهی پایدار به منظر شهری،
- توجه به مناطق زیستی در ایجاد محدوده‌های منظر شهری،

یا همان مترو پلین در تعدادی مراکز کوچکتر مثل هسته‌های نواحی شهری یا شهرک‌ها و دهکده‌ها پراکنده شده است (Frey, 1999).

اما این ایده‌ها به طور ضمنی نشان دهنده حضور نگرش‌های جدید انسان دوستانه نسبت به طبیعت و مؤکد بر پایداری منظر در ایده‌های تحول منظر شهری در اواخر قرن ۲۰ می‌باشد که پیش‌بینی می‌شود در آینده نیز تداوم داشته باشد فری در این مورد به نتایج تحقیقاتی اشاره می‌کند که نشان می‌دهند هر دو ساختار خرد و کلان شهر دارای اهمیت قابل ملاحظه‌ای در سیر به سوی پایداری هستند. به صورتی که درک شهر به شکل یک ساختار سلسله مراتبی متشکل از مراکز خدماتی، گروه‌ها و سیستمهای حمل و نقل برای تمامی انواع شهرها، شهرمنطقه‌ها و منطقه‌های شهری با هدف پایداری دارای اعتبار می‌باشد (Frey, 1999). در واقع چنین درکی از شهر با ایده‌های قبلی مطرح شده، که منظر شهری متعادل و پویا را در مجموعه‌های مرکب از واحدهای جغرافی خرد می‌بیند که هر یک بر اساس ویژگی‌های طبیعی محیط زیست برنامه‌ریزی و طراحی می‌شوند، کاملاً سازگار به نظر می‌رسد.

بحث و نتیجه‌گیری

در بررسی نگرشهای اساسی در مورد طراحی محیط و منظر شهری به دو نگرش غالب و متضاد اشاره شد. نگرش اول که تا قبل از تحول علوم در دوران رنسانس بر شکل‌دهی محیط زیست تسلط داشته، انسان را تابع طبیعت و طبیعت را کل منسجم و پیچیده‌ای تصور می‌کرد که هر یک از اجزای آن دارای روح و ارزش خاص خود بودند. در این دیدگاه دخالت انسان در محیط به طور نا خودآگاه یا آگاهانه تابع قوانین طبیعت بوده و متناسب با آن اعمال می‌شده‌است. در چنین نگرشی، ارزشهای معنوی انسان و خلاقیت ذهنی و هنری او عامل اصلی شکل‌دهی به محیط زیست محسوب می‌شد که به دلیل هماهنگی آنها با ویژگی‌های بستر پیرامونی، مناظر شهری که خلق می‌شدند از نظر شکل، ساختار و عملکرد با اکوسیستم طبیعی سازگار می‌نمود.

این نگرش به تدریج در دوران شکوفایی علوم متحول می‌شود. انسان رنسانس، فردی عالم ودانشمند بود که خود را در مرکز جهان و جهان را منابع تام الاختیار خود تصور می‌کرد. در آغاز تسلط خردگرایی بر فعالیت انسان، چنین نگرشی ابتدا اهداف زیبایی‌شناسانه و خلق آثار هنرمندانه را در شکل‌دهی محیط زیست دنبال می‌کند. با وجودیکه شکلهای حاصل از این نگرش در آغاز به

یادداشتها:

1. Collage
2. Montage
3. New ageism
4. Deep ecology
5. Ecocentrism
6. Landscape ecology
7. Bioregionalism
8. Ekistic unit
9. Decentralised concentration
10. Multi nucleated (clustered or polycentric) cities

منابع مورد استفاده

- آکالاگان، جی، آر. ۱۳۷۸. کاربری زمین اثر متقابل اقتصاد، اکولوژی و هیدرولوژی. ترجمه دکتر منوچهر طیبیان. انتشارات دانشگاه تهران.
- بحرینی، سیدحسین. ۱۳۷۸. تجدد، فراتجدد و پس از آن در شهرسازی. انتشارات دانشگاه تهران.
- فدایی عراقی، غلامرضا. ۱۳۷۸. تغییر نگرش به جهان و انسان راهی مطمئن به سوی حفاظت محیط زیست، مجله محیط شناسی شماره ۲۳: ۱۳-۸.
- گروتز، یورک. ۱۳۷۵. زیبا شناسی در معماری. ترجمه دکتر جهانشاه پاکزاد و مهندس عبدالرضا همایون. انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مک هارگ، یان. ۱۳۷۵. مقدمه‌ای بر محیط مصنوع. ترجمه دکتر حسنی لقانی (جزوه درسی). دانشگاه تهران.
- Beer, A. 1993. Landscape planning and environmental sustainability. Town Planning Review. 64(4): V-XI.
- Cook, E. A. and Vanlier, H. N. (Editors). 1994. Landscape Planning and Ecological Networks. Elsevier. 354pp.
- Crowe, S. 1963. Tomorrow's Landscape. London: Architectural press.
- Ellin, N. 1996. Postmodern Urbanism. Blackwell publishers. 348pp.
- Fairbrother, N. 1974. The Nature of Landscape Design. Architectural press. 252PP.

- اهمیت مقیاس کوچک در شکل دهی پایدار به منظر شهری،
- توجه به کمونهای طبیعی به عنوان مقیاس مناسب استقرار جوامع،
- تأکید بر بهره‌برداری متعادل از طبیعت،
- تأکید بر خود اتکائی زیست بوم شهری،
- تأکید بر هماهنگی ساختار و عملکرد منظر شهری با محیط پیرامونی،
- تأکید بر تنوع و پیچیدگی منظر شهری،
- توصیه راه‌های نرم و انعطاف‌پذیر برای دخالت در محیط،
- رویکرد تاریخی به روشهای کلاسیک طراحی منظر شهری.

با فرض ویژگیهای یاد شده به عنوان اجزاء آیین جدید مسلط بر طراحی منظر در آینده، نتیجه اساسی مقاله اینطور استنتاج میگردد که اگر حاصل تسلط آیین عملکردگرای تجددگرا بر حوزه طراحی منظر شهری در قرن ۲۰، خلق زیست بومهای شهری کلان یا متروپلیتینها بود، به نظر می‌رسد که محصول آیین جدید خلق و سازماندهی مناظر شهری در مقیاسهای خرد و متنوع باشد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که نخست به دلیل تحول نگرش نسبت به رابطه انسان و محیط زیست و سیر آن به سوی نگرشهای انساندوستانه و دوستدارانه نسبت به طبیعت و دوم به دلیل تأثیرات ناشی از توسعه فنون و صنایع جدید ارتباطی که در حال متحول ساختن شکل و عملکرد شهر از کل‌های منسجم و همگن به سوی مجموعه هسته‌های خردتر شهری هستند، منظر شهری و طراحی محیط زیست نیز در همین جهت پیش می‌رود. در واقع به اعتقاد نگارنده منظر شهری در مقیاس خرد از قابلیت‌های بیشتری برای متجلی نمودن خصوصیات بحث شده در آیین جدید طراحی منظر برخوردار است. حتی در زمینه پایداری که در واقع هدف آرمانی طراحی منظر و رشته‌های نزدیک به آن محسوب می‌گردد نیز اگرچه بر تداوم شکلهای متراکم شهری تأکید می‌شود که ممکن است تداعی کننده همان شکل‌های متروپلیتینی ابداع تجددگرایی باشد، لیکن در چنین شکلهایی نیز شهر نه به عنوان یک کل منسجم و همگن بلکه به عنوان مجموعه‌ای مرکب از چندین هسته کوچکتر شهری که هر یک از نظر تأمین بخش عمده‌ای از خدمات مورد نیاز خود از مرکز اصلی شهر مستقل هستند، دیده می‌شود. این به مفهوم تمرکز غیر متمرکز بوده، و در واقع تجلی ایده «ترکیب» در منظر شهری فراتجدد است.

- Frey, H. 1999. Designing the City towards a more Sustainable Urban Form. E&F spon. 148pp.
- Girling, C. and Helpland, L. 1994. Yard-Street-Park, the design of Suburban Open Space. John Wiley & Sons. 245pp.
- Green, L.N. 2000. People versus place. In "Cities in the telecommunications age, The fracturing of geographies" ed (J.O. Wheeler and Y.Aoyama and B. Warf) Routledge: 305-6.
- Harvey, D. 1989. The Condition of post modernity. In "Postmodern reader" ed (C.Jencks) Academy Edition: 299-309.
- Jellicoe, G. 1975. The Landscape of Man, Shaping the Environment from Prehistory to the Present day. Thames and Hudson. 400pp.
- Motloch, J. 1991. Introduction to Landscape Design. Van nostrand Reinhold. Newyork. 307pp.
- Mugerauer, R. 1995. Interpreting Environments Tradition, Deconstruction Hermenutics. University of Texas Press. 186pp.
- Nesbit, K. editor. 1996. Theorizing a new Agenda for Architecture, An Anthology of Architectural Theory 1965-1995. Princeton Architectural Press. Newyork. 606pp.
- Nuttgens, P. 1972. The Landscape of Ideas. London Faber and Faber. 116pp.
- Pepper, D. 1996. Modern Environmentism, an Introduction. Routledge. 376pp.
- Pregill, P. and Volkman, N. 1999. Landscape in history, Design and Planning in the Eastern and Western Traditions. John Wiley & Sons. 844pp.
- Vanderveer, D. and Pierce. C. 1998. The Environmental Ethics & Policy Book. Wadsworth Publishing Company. 673pp.
- Wheeler, S. 1998. Planning sustainable and livable cities. In "The city reader" ed (R. T. Legates and F. Stout) Routledge: 440-1.